

التقاط و تحریر

سروش ضیائی

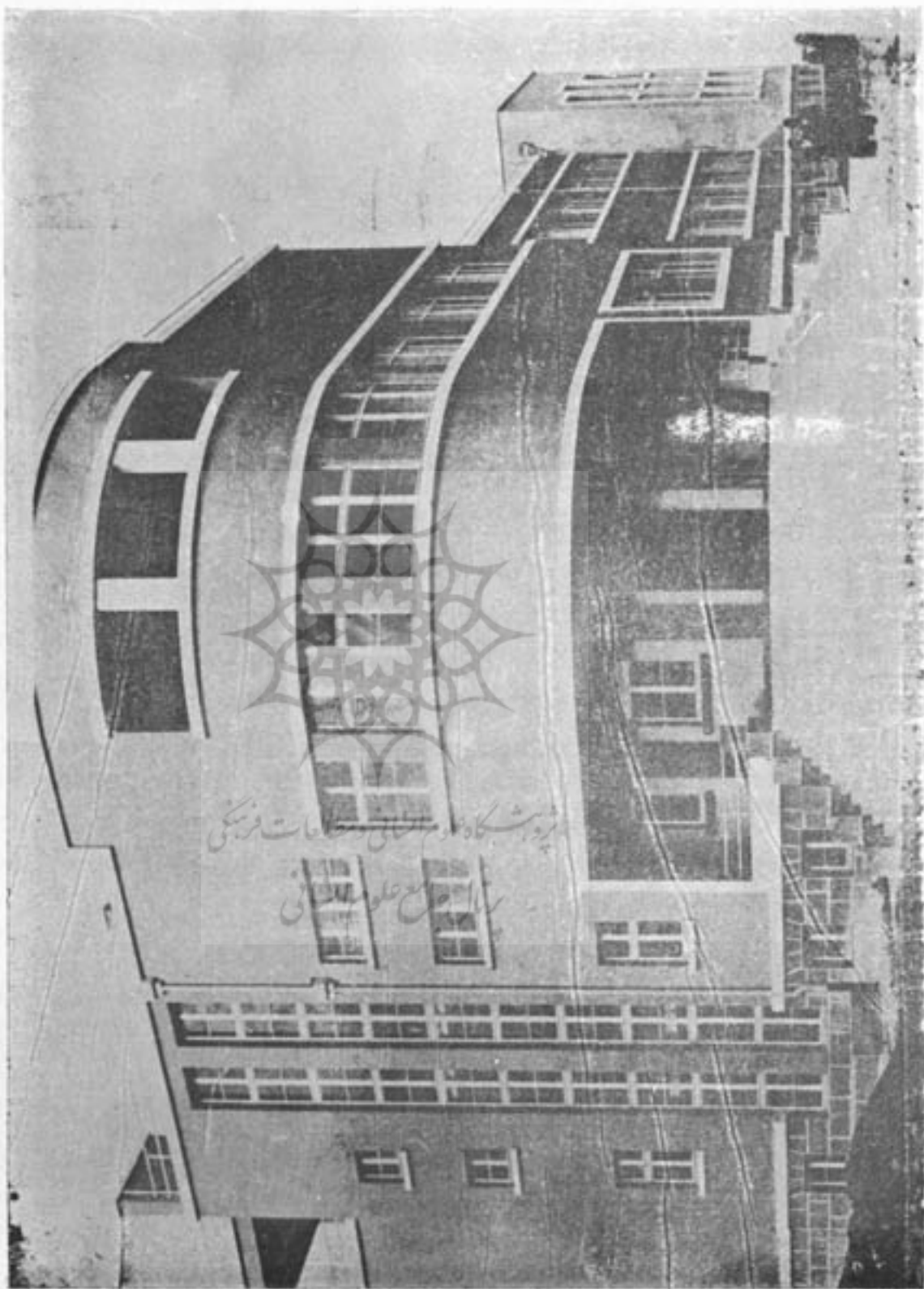
الفری دوونی

الفری فیکتور کنت دوونی (درلوش) که یکی از علاقه های ولایت (نورن) است بسال سنه ۱۷۹۷ یا بعرضه وجود گذاشت. هنوز بیش از ۱۸ ماه عمر نداشت که والدینش از صدمات دوره های انقلاب افلاس کرده (لوش) را رکن و جانب یاریس باونی کو چک رهسپار گشته در آن شهر قشنگ رحل اقامت افکندند. چند سال بعد ازین واقعه که ونی بسن بلوغ رسید بود در مدرسه داخل کرده شد. چون در آن هنگام فتوحات بیگران ناپلیون دیده جهانیان را خیره ساخته و هیاهوی عالم عسکریت سرایای کیتی را فرا گرفته روح سیاهی کری ابدان فرانسویان را در یک هیجان بی پایان داشته در هر سری هوای شهرت و بر هر دلی آرزوی حاکمیت در جوش بود: هم در سانس و مکتبیان ونی هم ازین انقلابات روحی بی بهره نماندند و ونی هم در تحت الشعاع این جذبات گرفتار آمده خودش را در (مدرسه عالی یاریس که مهندسی و صاحب منصبان توپ خانه تربیت میکرد) داخل نموده خیال داشت دوره آن را ختم نموده و مدرسه مذکور را بگذارد ولی نسبت به سقوط امپراطوریت در سنه ۱۸۱۴ ونی دست از درس کشیده تنه مطالعاتش را بجای خود گذاشته بی آنکه تصدیق حاصل نماید بنا بر تقاضای حالت آن وقت فرانسه بدو توفیق و اكمال دوره بصاحب منصبی رسید. یعنی در سال هفده حیات خودش را در دسته سرخ ژاندرمه سلطنتی مربوط شخص لوی هژده شاه فرانسه دید. ونی در سفری که با شاه (لوی هژده) کرده و غفلتاً دچار عودت نا پلیرن گشته و جانب گاند فرار کرده (گاند حکومت نشین فلاند شرقی و محل التقای رودلسکوولی بوده دارای ۱۳۳۷۵۵ نفر جمعیت است) بسی ازین رتبه خویش اظهار خورسندی نموده

چنین بیان میکند:

«تنها و بر اسپ کوه پیکری سوار بودم. بلان سفیدی بر دوش لباس سرخی در بر کلاه آهنین سیاه بر سر داشتم با تفنگچه ها و شمشیر مسلح بوده چهار روز و چهار شب با رانی یکسان در حرکت بودیم و این اوضاع بیک تعطیل داشت یاد دارم که در آن هنگام جوانی رشید بودم و غزل های را با و از بلندی می سرودم. رفقایم یتا یتا من بالای راه شاه یعنی لوی هژده را تعقیب میکردند. ناگهان نعل ستورم افتاد و مرا معطل ساخت. بناء خواستم خودم را بدسته خویش زود تر رسانم از آنرو اسپم را به دکلان سریع مهمیز نمودم در حین ناخت و ناز دست خود را بالای کمر بند طلا کاری که به کمر داشتم گذاشته و آوازه های غلاف گریچم را که بر کاب تصادم می نمود؛ می شنیدم. حقیقتاً نوعی نخوت فوق العاده بخود حس می نمودم که از آن خوشم می آمد»

افسوس که این سعادت و خوشی ابتدائی بقائمی نداشت بوروبون ها بعد از ۱۸۱۵ مسلط گشتند. و نبی از حیات یک نواخت قشله بستوه آمد. چه صلح برقرار شد و شاهکارها کارروائیهای افتخارات بی پایان فتوحات معطل گشت. درب امیدواری روز افزون هم مسدود شد. ولی با این هنوز مسلک عسکری خویش را تعقیب می نمود. مگر قوه زیادش را به رشته ادبیات مبذول داشته و بمجالس و محافل ادبی درب رفت و آمد را باز کرده در آنجا به (هوگو و سن بوف) معرفی شده اولین اشعارش را درین آوان مرتب نموده به سال ۱۸۲۷ عسکری را بطور کلی ترک گفته و بشمام قوه خودش بشغل نویسندگی بسته و آن را تعقیب نمود و باین عصر که از ۱۸۲۷ تا ۱۸۳۵ است و فی قسمتی از خیالات خود را نوشت. در سال های بعد بعضی اوقات شعاری بمجله (رفود و مند) معاینه دو عالم تهیه میکرد که در آن درج میشد. و فی قسمت بیشتر حیاتش را بمنزل ساده و محقر خویش بحالت از و او مغمومیت و دشواری میگذراند. تا در سال ۱۸۵۰ دانه سرطانی بمعدده و فی سر زده او را بعد از سال های



پڑھ بیکارہ نامہ سائنس و سماجیات فرینکی

پہلا جلد علم و ادب



پروشکاه علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
رتال جامع علوم انسانی

در ازبیکه نا همواری های درد را پدیداری ناب آورده بالاخره سال ۱۸۶۳ از پای در آورده در یرنگاه نیستی برآش نمود. *شعرهای او در این کتاب به شرح زیر است:*
 فهرست اثرات وفی چندان طویل نیست در نثر اثراتش یکی زمان مشهور تاریخچی پنج مارس که در ۱۸۲۶ نگاشته و دیگر ستللو که در ۱۸۳۲ برشته نجر بر آورده و یکی هم (قیادت و شہامت عسکری).

که کتاب خوبی بوده و در سال ۱۸۳۵ نبشته است درین کتاب انعکاسات آن سال ها را که بعد از علم عسکری گذشتانده جا داده. در سلسله تصنیفات شعری، وفی کتبی موجود است که یکی آن موسوم به اشعار قدیم و جدید که از عملیات ذوق سرشار او بوده در سال ۱۸۲۶ از قلم خارج کرده و دیگر کتاب سرنوشت ها که یکسال بعد از مرگش یعنی در (۱۷۶۴) جمع شده و بطبع رسیده است در تاتار، درام های باز آینده که مشهورترین آنها موسوم به مارشال دانکر میباشد. در سال ۱۸۳۰ نگاشته و از نجریر (شائرتون) سال ۱۸۳۵ فراغت یافته و در آن از خود کشتی هر و متذکر شد ما این اثرش تاثیرات زیادی در خوانندگان رومان نموده که چه اول بمذای آنها خوش نیامد ولی بالاخره ذوق عموم متوجه آن گشته باعث شهرتش گردید. گذشته از اینها وفی اثر دیگری نیز از خود گذاشته که عبارت از خاطره های روزگار حیائش بوده و کتاب قابل قدری است. *مثنوی*
 وفی در جلو معاصرین خویش آن مقبولیت را که شعرا می بزرگ رومان تیک یعنی هوکو و ما رتین داشت فاقد بوده با آنکه محبت آنها یکی میباشد یعنی طبیعت عشق، مذهب منتها طور دیگر که عوام از دیدن آن چندی متحیر گردیده نوشتجات او را تا اندازه باطل تصور میگرداند، چه، هوکو و ما رتین طبیعت را در سعادت بشری و بدبختی انسانی و امید های بشر دخیل میدانستند. مگر وفی تمام بدبختیها و خوش قسمتی ها را بخود انسان منوط دانسته و باین اختلاف نظر به خود تمام همعصران خویش را مبهوت و حیرت زده ساخت. اگر چه، در خصوص قشنگیهای طبیعت که وفی برشته نجر بر آورده ترسیمات و تصویراتی که از مناظر

طبیعی نموده از هوگو و مارتین پس نهانده ولی از اینکه اظهار محبت و یا تحسین و ستایشی به طبیعت
و کائنات نماید استنکاف داشته و منکر است چنانچه درین شعر خویش بیان نموده:

حیات کن ای طبیعت خنک حیات بدون وقفه

تحت پایا و بر فراز سرها یا چه اینست قانون تو
(در سبک شکر)

ولی شما حاصل نخواهید نمود هرگز صدای محبت و عشقی را از من .
عشقی که منجر به ارتباط مردان با زنان میگردد . و بی آرا منفره دانسته زد و خورد ها و
کشمکشها و جنگهای مدتها را از نتیجه شیفنگی ها و دلبستگیهای این عشق میدانند
و دلیل نفرتش هم همین است چنانچه بیداد و ستمگری را که ایجابات عشق بروی کار آورده
در یکی از اثرات خود موسوم به (قهر سامسون) و حزن و مغمومیت را که از نتایج
شیدائی تولید شده (در خانه چوبان) رسم و بیان نموده است .

درینخصوص باز هم بین وفی و هوگو و مارتین اختلافات عمیقی موجود است زیرا همرفته
همین نکاتهای غمگین و بی نسبت به عشق نسبت به طبیعت است که مسلک (بدینی) او را
معرفی میکنند . و ازین نقطه است که ابتدا معاصر بنش متحیر گردیدند مگر بعدها او را
حق بجانب دانسته افکار و نظریات قبلی و فی او را تحسین و تقدیر نموده و از عقائد و بزرگی
نصا بحیکه در بایدارها و استقامت ها بمقابل بدبختی در اثر مشهورش (مرک کرک) داده
لذت میبردند حقیقته غموم لاینقطعی که در پهنای اشعار وفی پهن است جز رحمت و شفقت
بی پایان چیز دیگری نیست چه ، وفی ، منظره های هولناک و اضطراب آوریکه انسان هارا
احاطه نموده حس کرده دانسته است و در مقابل آن نبات و حوصله ؛ سکوت و خونسردی ؛
بی اعتنائی و وقور را اتخاذ کرده و دیگران را هم بدان توصیه می نماید ؛ در ضمن از قدرت بشر که در
مقابل این همه شدید تاب آورده و آنرا متحمل گشته سدهای بدبختی را با کمال بردباری
شکسته در سیر خود دوام میکند ؛ حفظ برده و آن همه تکالیف را چیزی نهمرده با غرور
فاتحانه می سراید که :

«دوست دارم من عظمت و بزرگی در دها المهابد بختیهای بشری را» و فی بعد از آنکه خلاء حیات و بد بختی را خاطر نشان مان می سازد باز در بجه امید و محرك آنرا بروی ما باز نموده و در یکی از آثار خویش موسوم به (بوتل در بحر) را در موضوع عشق بساینس آشنا ساخته و راه حل این مشکلات غامض حیات را نشانان میدهد. حقیقتاً قلم سحرآ نکیز و افکار عالی این شاعر بلند، پایه و چکامه سرای شیوا بیان دارای قدرت فوق العاده و قابل ستایش بی پایان میباشد. چه این از صنعت های برجسته او در عالم ادب و فلسفه است که چندین حقائق بزرگ، اسرار مبهم و علوم مجرده را دانسته و آنرا در یک روایت و حکایت بيمقدار و سهیل به سامبول های (رمز و اشاره ها) مقدر و توانا بیان میکند و این شیوه از جذابیت سبک تحریر اوست که بیک نسق و نظم بسی بلند و بیک تصویر نهایت ساده نوشتجات خود را ارائه میدهد. خلاصه صفائی و روانی مصنفات و فی (اندر شینه) که بعضی اوقات و موارد عظمت و متانت قلمش به لو به کتب مذهبی میزند شبیه بوده بلکه به لوی هم میروند. ما برای مطالعه خوانندگان محترم آئینه یکی از اثرات این شاعر مفلح را بطور مثال ترجمه نموده و در شمارهای آینده بدست رس طبع میگذاریم.

روشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

بیتال جامع علوم انسانی



بیتال جامع علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
شماره ۱۰۰، تهران، اردیبهشت ۱۳۸۷